

در حال دیوهن را برداشته بیالای کت خوابانده سراسر -
میمهوار باشمکه خود روی او را باد میکرد؛ از ترس، دلش
می‌طپید و به این حال نامزدش حیران بود.
بعد از فرضتی، دیوهن اندکی بهوش آمده چشم خود
را کشاد هم خودش را زنده یافت، هم (فیث) را بیالای
سر خود نشسته دید...

از این منظره، یکباره حالش تغییر یافت؛ چه قدر
دروغ و بی‌اساس بودن کپ‌های فالبین، در مینه‌اش جای
گیر شد از خیالات خرافات آلود خود و فریب خوردنش
از يك زن لولی بسیار شر مکین شده گونه‌اش سوپ -
سرخ گردید...

آینه آمده با دل هراسان نوگ تپانچه را به پیشانه خود
نزدیک آورد و بادست لرزان خالی نمود. لرزش دست، تیر
تپانچه را خطا برد و آن به تیریزه خورده، شیشه‌ها را ریزه -
ریزه کرده بیرون رفت، ولی آواز پر دهشت آن (تپانچه)،
اسرار خاموشی دور و دراز سرگذشت دیوهن را فاش کرد.
دیوهن در حال بهوشی به روی زمین خانه افتاد.

فیث هم که آنروز از سفر آمده خبر پریشانی و احوال
دیوهن را از زن طلاگوی شنیده بخانه او شتافته بود، از
بیرون در آواز تپانچه را شنید و به يك جست و خیز داخل
خانه شده خود را به دیوهن رسانید.
- آها...

taronaji kolxûzcijon

pirmuhammad zoda

دره تو بنگرند،
کشاده بهرت کنار،
بیازودی اهل کار!

دختر دهقان ببین،
با عزم و سعی میتن،
بارخ چون گل سرخ
کار کند بر زمین،
نموده گه افتخار.

یکم مای عید ما است،
فرصت شادی ماست
مرگ بویشت به آن،
قوم که برضد ماست،
چون شه و سرمایه دار...

مرد وزن و دختران،
در کوچه شاد و خندان
بیرق سرخ شورا
بلند بردست ما
نوشته اینسان شعار:

فرقه ما زنده باد،
مارا نمود اتحاد،
دولت شورا مدام
قوی و پابنده بادا
با ظفر و استوار.

در کوه و صحرا بکسر،
حیات خفته بیدار.

رنجبر هم کار گر،
یکشده با همدگر،
غیرت محنت کنیم،
خاک شود تا که زر،
نپرورد جداگی،
زنده گی نشته دار.

کولاک و بای و مفتزور،
زاهد و شیخ و مفتخور،
از صنی ما کشته دور
اینهمه نحس و منفور
همی کنند آه و زار...

ساحل دریاست خوش،
آب زند موج و جوش،
جوشش و طغیان آب،
همی کند این خطاب:
«ای قهرمان زحمت،
میان همت بوبند،
جفت بران دانه کار،
دشت شود چو گلزار».

دران بنای بلند،
ماشین و بیل و کلند
هم دشت و صحرا و باغ.

جفای سردی تمام،
گشت و بهاران رسید،
برده ظلمت درید،
مهر در خشان رسید،
نسیم فارم وزید
از طرف مر غزار.

هروس ناز خوشبخت،
پوشیده کمخاب و رخت،
بخشیده زینت بکوه،
سبز شده سنگ سخت
غنچه شکفته از خار.

بره خوشخو چرد،
مرغ خوش الحان پرد،
از سوی گلشن ایندم
بگوش فارم رسد:
آهنگ نای و سه نار.

در قشلاق ما کالخور،
شد بپا از نو امروز،
بتراک و کمبغلها
شاد ازین روز فیروز،
مشغول کشتند و کار.

تراکتور آمد از شهر،
با ظفر و کز و غره
از نعره او شنید،



همینطور آسپای میانه برای نامین صنعت بافنده گی و صنعت وزمین روسیه منبع اشیای خام و برای دولتمندان صنعتی روس یک بازار آسان بدست آورده گی شده میباید. برابر همین، در ماهیت کالونیه بوده گی بعضی کارخانه چه های صنعت پی در پی پیدا میشوند. کار خانه های مذکور فقط جای کار کرده برآوردن و تیار نمودن اشیای خام میشوند. ولی فابریکه کلان، که با فبریکه های روسیه رقابت کرده توانند بنا کرده نمیشوند. بنابراین، در بالای دهقانان ظلم و ستم استثمارچی های روس میافزاید و نارضایتی و شورهای دهقانان روی داده می ایستد.

اینچنین سر بر داشتن بورژوازیای میده ملی و صنعت میانه را مشاهده مینمائیم، بورژوازیای ملی یکبارہ مقابل دو قوه ضد راست می آید یکی اش سرمایه اجنبی که کشور را در زیر ظلم خود نگهداشته است و دیگرش عنصرهای باقی مانده دور فیادالیزم، منه هر دوی این قوه، بتزقی بورژوازیای ملی مانع حساب کرده میشوند. برای با این دو قوه مبارزه کردن در بورژوازیای ملی قوه های در کاری موجود نبوده است. خلق باشد در نعت تأثیر عری عادت های زندگانی کهنه، در زیر بار خرافات و سفاکت زنده گی میکنند، بورژوازیاه برای شروع نمودن به انقلاب، اگرچه موقت باشد، هم خلقي، هم دوست، و طرفدار ستم دیده گان میشود. برای تشویق و ترغیب کردن این مفکوره، بوی (یعنی به بورژوازیای معلی) مفکوره چی های مخصوصی لازم میشوند. پی شبهه آن مفکوره چی ها هم عبارت از یک گروه معارف پروران، شاعران، ادیبان و روحانیان پیدا شده به خروش درآمده در میان خلق برای انتشار فکر های نسو کوشش نمودند، که آنها را جدیدان نامیدند.

جدیدان که ما بوده اند؟

در «ترکستان» پیشرفت بورژوازیای سودا و با مملکت های همسایه ترقی و افزایش خرید فروخت در عصر XIX ترقی کردن گرفت. مخصوصا بعد از سالهای 1850 علاقه خرید و فروخت با حکومت روسیه خیلی ترقی کرده بود مثلاً: آباروت سودای در سالهای 67-1857 شده گی نظر به آباروت تجارتی سالهای 50-1840 ده مرانیه زیاده تر شد. در نتیجه این، چنین یک کشور ثروتمند، اشتهای بورژوازیای سودای روس را بخود کشید و درمینه آنها (یعنی بورژوازیای تجارتی، روسیه) یک چنین فکری به وجود آمد که باهر راهی باشد، از بابی این کشور ثروتمند را بدست خود گیرند.

پس از آن از باعث ترقی یافتن فابریکه و زاده ها، بورژوازیای صنعتی در روسیه بیدان برآمده و برای آن دولتمندان صنعتی، آسپای میانه یک بازار گاه نفز حسابیده شد، آسپای میانه در آن وقت به بورژوازیای صنعتی روسیه را با پخته و ثروتهای کوهی خود جلب نمود. مخصوصا بحران پخته، که در نتیجه جنگهای هم وطنی در 1860 در آمریکا شده بود، طمع بورژوازیای روسیه را نظر به پیشتره زیاده تر کرد. زیرا که برای آنها آسپای میانه یگانه منبع حاصل خیز پخته شده ماندنش لازم بود؛ بنابراین در فکر آنها ضرورت بزودی ضبط نمودن این کشور زائیده میشود. منه، این وضعیت، این خصوصیت های طبیعی آسپای میانه برای بدست دیگران یک مستملکه شده ماندن وی سبب بزرگ میشود.

کم قوتی سرمایه سودائی معلی، نزاع های میان خانها بوده گی و در نتیجه این از زور وقت محروم گردیدن این مملکت، با آسانی بدست حکومت جاری گذاشتن آن سبب میشود. و پس از آن کمیغلان آسپای میانه در زیر ظلم و تعدی استثمارچیان و پارازیت های گنده تر ستم می بینند.

در حقیقت دور حاضره، دور بزرگ تبدلات و در تاریخ قید نشده گی یک دور انقلاب است، که بهر شخصی معلوم و روشن میباید.

ما آنشکده جمعیت نو، مایه سعادت مندی بشریت یعنی کامونیزم را برپا کردنی هستیم؛ البته برای این، نابود شدن کهنه گی و بنیاد شدن نوی لازم بود که این هم عملاً به وجود آمده ایستاده است. در شهرها کمونه کارگران در قشلاقها عنصرهای سوسیالیزم-سانخوز کلخوز ها اند، که با سرعت بزرگ پیشرفته ایستاده اند. علاقه و رابطه برادرانه کارگران، و دهقانان، نمونه درخشان سعادت مندی آینده بشریت نیست می؟ این تبدلات که در هر ساحه حیات ما بمایان است، در باب مفکوره نیز بوجود آمدن آن (یعنی تبدلات) یک چیز بدیهی بود.

ما، یک حصه معین این تبدلات مفکوره وی را در ادبیات مشاهده مینمایم. ادبیات ما در حقیقت تبدیل شده ایستاده است، وی از قالب خود برآمده چه از جهت مندرجه، چه از جهت شکل و صفت از تأثیرات کهنه گی رها شده ایستاده است. در آینده نزدیک میوه های حقیقی ادبیات پرالیتاری تأجیک (یعنی «دیمیان، بیدنی، «مایاکوفسکی» و «بیززمنیسکی» های آنها) برای دیدن موافق خواهیم شد.

هیچ شک و شبهه نیست، که ادبیات امروزه، یک سلسله ادبیات گذشته و دوام آن میباید. برای معین کردن بشره حاضره ادبیات خود، البته گذشته را نیز از خاطر فراموش کردن ممکن نیست. بواسطه آموختن حادثات ادبی گذشته و حاضره، برای کارهای آینده خودمان یک چند پرسپیکتیی هارا کشیده رفتنمان لازم می آید. بنابراین، اول گذشته را بطور مختصر از چشم گذرانیم البته بی فائده نخواهد بود.

جدیدان نمایند. بورژوازیهای صنعتی، مبد و میانه میباشند. آنها آرزومند ترقیات پایان ملی و پیدایش بانگهای ملی بودند. پیش از انقلاب سال 1905 مفکورهٔ جدیدبزم به پهن شدن سر کرد. پایان ملی، بسر این حرکت ایستاده رول رهبری را اجرا مینماید. بند. ایدیلوگیکهٔ پایان ملی گل-گل شکفته، ضیائیان، محرران تاجیک را به زیر تأثیر خود میدارند مندرجهٔ ادبیاتیکه در نتیجهٔ اینگونه حرکات اجتماعی بوجود آمده است از چه ها عبارت است؟

از جهت مندرجهٔ اساسا ما چیز های زیر را مشاهده مینمائیم:

مبارزهٔ میان جدیدان و روحانیان، هجوم به کهنه گی، مکتب های نو کشادن، ایدیلوگیکهٔ بابای ملی را به سیستم در آوردن، زنان و دختران را خواناندن، در راه اصلاح حیات عاقلهوی مبارزه بردن و غیره ها . . . در ترکیه و ایران بوجود آمدن ریفورماچیکگی تازه یعنی حرکات اجتماعی - فکری، به مفکورهٔ بورژوازیهای تاجیک تأثیر نکرده نماند (فطرت، مثال حقیقی این میباشد).

نمایندهٔ پرزور جدیدان و ادیب ممتاز ادبیات آن دور که «فطرت» است، از نوشته های او يك - دو چیز را از نظر گذرانیم. در نو به اول در ترکیه چاپ گردیده پهن شده گی «سیاح هندی» و «مناظره» باعث بوجود آمدن يك چند غلا غولی ها شد. چون وی در این اثر های خود خصوصیت های پارا-زیتی ملایان، امیران بغارا و عملداران را به بیان برآورده بود. یعنی این اثر، در میان پایان ملی، «جدیدان» و روحانیان مفتخور موجود بوده گی مبارزه را آشکارا نشان میدهند.

فطرت و تنیکه در استانبول اقامت میکنند افکار اجتماعی او نسبتا ترقی مینماید. چونکه ادبیات جدید که در ترکیه بواسطهٔ «نامق کمال»

دقت!

آبونه چنانکه در پنوار همین سال به مجلهٔ (رهبر داش) ششماهه آبونه شده بودند، در آخر ماه ایون وقت شان تمام میشود. اگر مدت آبونه را تا آخر سال دوام دادند خواهند به وکیلان در محل ها بوده گی، یا اینکه مستقیما به ادارهٔ (رهبر دانش) مراجعت کرده بهای آبونه ششماهه دوم را ادا کنند تا که اداره هم در فرستادن ژورنال دوام کردن گیرد.

و «جناب شهاب الدین» سر شده بود بوی تأثیر کلان میکند. «رهبر نجات» و «عائله» نام اثر های فطرت که به اهمیت اجتماعی مالک است و میوه آن دور میباشد. این نویسنده، که ایدیلوگ پرزور و رهبر بورژوازیهای تاجیک است، در هر اثرش هم جهت های اجتماعی، اخلاقی اش خیلی بقوت میباشد. معصوما «رهبر نجات» يك کتاب اجتماعی اخلاقی و فلسفی است، که فطرت به این واسطه به خلق ضرورت اصلاحات اجتماعی - عائلهوی را فهمانیدن میخواهد و بواسطهٔ این راه ها در میان خلق تأثیرات خود را زودتر پهن کردن میشود. در تاریخ ادبیات تاجیک، فطرت معلم و آموز اناندهٔ اخلاقی بورژوازیها حساب می یابد. فطرت در تاریخ ادبیات تاجیک باز يك جای مستثنائی دارد که، در نثر زبان عامه فهم تاجیک را کار فرموده ولی در نظم طرز اسلوب مهین و زیبایی ادبیات سرای را بکار در آورد.

پیش از سالهای 12-1911 حرکات جدیدبزم نظر به وضعیت پیشتره باز هم ترقی کرد. پایان نو لیبرال تاجیک بطور متشکل به جبههٔ هجوم متحد میشوند و طلبات تازه را به بیان می اندازند: زبان را عامه فهم و به خلق نزدیک کردن، به اصلاحات دین شروع نمودن، به جدی دی هیچ ضد نبودن دین را اثبات کردن، روسجه آموختن را پیش بردن... و هكذا. اینها همه گی از مامینت های خراکتیرناک این حرکات آخری حسابیده میشوند. از شاعران بزرگ این دور عجزی (که راتسبونالیست و سینتینالیست بوده است) چنین مینویسد:

بترغیب علوم اعلان نمودم
ز فن توصیفی ها چندان نمودم

زبان روس را توصیفی کردم
برای خواندنش تکلیف کردم

کنم اثبات تا خاصیت علم
خلایق را شود نارغب علم.

منه این حرکت روز از روز ترقی میکند. وسیع میشود، قوای علمی نو-از نو و تکیه های نو تیار شده میبرایند. در میان روحانیون دو گروه نمایان میشود که، قسم ترقی پرور آنان باز هم در راه اصلاحات دین مبارزه میبرند، که عجزی، وصلی، عینی اسیری و دیگران از جمله آنها بودند. بواسطهٔ این قوه های ادبی، روح دینی-ملی افزایش کرد. در این باره مبارزهٔ جدیدان بطرز ادبی و علمی دوام نمود. در این راه قهرمانانه و جانبازانه مبارزه برنده «محمود خواجه بهبودی» حسابیده میشود، که وی بواسطهٔ مجلهٔ «آیین» در راه پهن کردن مفکورهٔ جدیدچیکگی بی شبهه رول کلانی را بازی کرد و بواسطهٔ مجلهٔ مذکور، فکرهای ذیل را پهن نمود: با علم و دانش های زمانه مسلح شدن، در راه مفتح خلق فکر کردن، غم خلق را خوردن، خوا-نابیدن زنان، آنان را از هر علمی بی بهره نمایانیدن، از شوداگران روس و هودی پس نماندن و برای روی ندادن هلاکت کوشش کردن، با اسرای کاری، پایان ملی اینچنین: با فحش، بجه بازی و دزدی گری مبارزه بردن و غیره و غیره... کوتاهش همینکه: «محمود خواجه بهبودی» ادبیات نفیس را برای پهن کردن فکر های در بالا ذکر شده گی به خود يك آلت و واسطه کرده بود.

— دو خیل زبان —

در میان شاعران و ادیبان آن دور دو خیل زبان کار فرموده می شد، که یکی اش زبان نیم ایرانی-فطرت و عینی ها دیگرش بواسطهٔ آینهٔ بهبودی سر شده گی زبان عامه فهم ساده که با مقصد به خلق نزدیک شدن بوجود آورده شده بود و نمایندهٔ این زبان عجزی، سرور و دیگران میباشند. منه بواسطهٔ آنان نك کرسی زبان ادبی تاجیک بنا کرده شده بود.

دوایش در شمارهٔ آینه

زنه
نی که
اصول
خواجه
دهیم.

انقلاب
نتیجه
لیزم
بجای
تروک به

بورژواز
خودش
اقتصادی
کمبغل
يك فاك

پیشتره
يك زند
لیکن
های
نتیجه
(که آن
در مملک
میرود.

صناعت
پراستاریا
نیز زیاد
آخر تود
ترقه کم

صفی
های
مقابل
پیش
های برالی
اندیشند